

علل ضعف و تجزیه خلافت عباسی (۶۵۶-۱۳۲ق.) با تاکید بر سرزمینهای شرقی خلافت

عباسعلی محبی فر

عضو هیات علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه پیام نور

نام و نشانی ایمیل نویسنده مسئول:

عباسعلی محبی فر

چکیده

از مهمترین رخدادهای خلافت عباسیان تجزیه آن و ظهور حکومت‌های مستقل و نیمه مستقل در سرزمینهای شرقی خلافت اسلامی پیش از سقوط این حکومت است. اگر چه زمینه ها و دلایل متعدد برای این رخداد تاریخی وجود دارد و بر روی برخی از این موارد بین مورخان اشتراک نظری وجود ندارد، با این وجود مهمترین دلایلی که در این تحقیق به آنها اشاره گردیده عبارتند از: ساختار ترکیبی خلافت عباسی در هنگام پیدایش آن، پیشینه قوی فرهنگی و تمدنی مناطق متصرفی بدست مسلمانان و تلاش برای بازگشت به آن، اختلافات درونی خاندان عباسی، تمرکز زدایی سیاسی خلافت عباسی، کاهش اقتدار خلافت عباسی، گریز از فروپاشی خلافت، بحران انتقال پایتخت از بغداد به سامراء، شرایط اقلیمی و جغرافیایی بعضی از مناطق و دور بودن از مرکز خلافت عباسی.

کلمات کلیدی: خلافت عباسیان، تجزیه طلبی، حکومت‌های مستقل، بغداد، خلیفه.

مقدمه

دولت عباسیان (۶۵۶-۱۳۲ ق.) یکی از حکومت‌هایی است که توانست با استفاده از نام آل محمد (ص) شکل گرفته و بیش از پانصد سال به حیات خود ادامه دهد. آرمان‌هایی را که آنها در ابتدا مطرح نمودند توانست طیف‌های مختلفی از مردم و قومیت‌ها را زیر پرچم ایشان گردآورد، اما بلافاصله مشاهده گردید که تمامی آنها برای رسیدن به خلافت و حکومت بوده و در عمل آنها تفاوتی با بنی امیه ندارند و فقط عنوان حکومت اسلامی از اموی به عباسی تغییر یافته است از اینرو شورش‌ها و قیام‌های متعددی از همان آغازین سال حکومت آنها یعنی ۱۳۲ ق. آغاز گردید و تا واپسین سال‌های عمر این دولت همراهشان بود. حتی دوره اول عباسی (۲۳۲-۱۳۲ ق.) که در تاریخ اسلام بنام عصر شکوفایی، گسترش و توانمندی این حکومت مشهور است نتوانست یکپارچگی و وحدت قلمرو آنها را حفظ کند و دولتهای مختلفی در شرق و غرب جهان اسلام نظیر طاهریان، اغبلیان و ادربیسیان ظهور کردند و توانستند به صورت مستقل یا نیمه مستقل به حیات خود ادامه دهند. این رویه در سده‌های بعدی حکومت عباسیان نیز تغییر نیافت و بلکه شدیدتر گردید بطوریکه در برهه‌هایی از تاریخ که چند دولت مستقل از عباسیان با یکدیگر دچار کشمکش شده و در نهایت ضعف و انزوای خود قرار داشتند، دولت عباسی نمی توانست از فضای بوجود آمده، بهره برداری کند و حاکمیت خود را بر این مناطق بگستراند. در شرق خلافت اسلامی دولتهایی توانستند از اوایل قرن سوی هجری بر بخشهای بزرگی از سرزمینهای اسلامی که از مرزهای سرزمین چین آغاز می گردید حکومت نمایند و حتی بعضی از این دولتها برای مدت طولانی بغداد را به تصرف خود درآورده و خلافت در زبردست آنها قرار گرفت. از سال ۳۳۴ ق. به بعد خلیفه فقط رهبری معنوی و مذهبی جامعه اسلامی را در دست داشت و قدرت سیاسی عملاً در دست سلطان بویه ای و بعد سلجوقی قرار داشت. این دولتها عبارتند از: طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، آل بویه، سلاجقه، زیاریان، علویان طبرستان و خوارزمشاهیان.

مسئله اصلی این تحقیق عبارت است از اینکه دلایل اصلی ضعف خلافت عباسی که منجر به تجزیه حکومت آنها در شرق پیش از فروپاشی این حکومت در سال ۶۵۶ ق. گردید کدامند؟

ممکن است این سؤال در ذهن مخاطب این تحقیق شکل بگیرد که موارد چندی از موضوعاتی که بعنوان دلایل تجزیه و ضعف خلافت عباسی بر شمرده شده است می تواند در جاهای دیگر بعنوان نقطه قوت و حسن کار لحاظ گردد، بعنوان مثال تمرکز زدایی سیاسی و اداری، ساختار ترکیبی خلافت عباسی و حتی پیشینه قوی فرهنگی و تمدنی مناطق متصرفی هر کدام می تواند شاخصه های قدرت در یک حکومت محسوب شوند، اما باید اشاره داشت که هر موضوعی باید در قالب ظرف آن مورد بررسی قرار گرفته و بعد از فراوانی سنجی آن در حیطه جغرافیا و یا یک حکومت خاص و اینکه این عامل به چه تعداد دفعات باعث رشد و پیشرفت و به چه مقدار باعث ضعف و انحطاط یک حکومت گردیده است، پاسخ داده شود. بعنوان مثال تعدد ولایتهای در برخی جوامع اصولاً برای پیشگیری از اختلافات تعیین جانشین صورت می گیرد اما درباره عباسیان همین موضوع به یکی از عوامل اصلی تجزیه خلافت و ضعف آن تبدیل می گردد.

در این تحقیق جمع آوری اطلاعات براساس روش کتابخانه ای و مبتنی بر منابع اصلی بوده و در عین حال تلاش شده است تا از برخی منابع تحلیلی جدید چون تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه سید احمد رضا خضری، دولت عباسیان سهیل طقوش و علل و عوامل تجزیه خلافت عباسی سید احمد رضا خضری نیز استفاده گردد.

علل تجزیه خلافت عباسی پیش از سقوط آنها

پیشینه قوی فرهنگی و تمدنی ملل متصرفی و تلاش برای بازگشت به آن

یکی از دلایل تجزیه خلافت عباسی وجود ساختار قوی فرهنگی و تمدنی در مراکز مختلف امپراطوری عباسی نظیر ایران، مصر، شام و عراق بود. خصوصاً ایران و مصر قبل از ورود اعراب و اسلام دارای پیشینه سیاسی، اجتماعی و تمدنی مستقلی بودند و بعد از آنکه در دوره امویان جوامع غیر عرب تحت عناوینی مثل عجم و موالی مورد آزار و استهزاء قرار گرفتند و با وجود روی کار آمدن دولت عباسی نیز در عمل بسیاری از افراد و خاندانهای با نفوذ (بعنوان مثال ابومسلم و برامکه در ایران) قلع و قمع شدند، این اقوام از افول شأن تاریخی خود آگاه گردیده و به سمت مقابله با حاکمان و خلفای عباسی رفتند و توانستند پس از انجام چندین قیام و آشوب نهایتاً دست به تشکیل حکومت‌های مستقل زده و دولت عباسی را تجزیه نمایند. اگر چه تشکیل برخی از حکومت‌های مستقل در ایران در اثر برخوردهای بسیار زشت اعراب با ایرانیان و شعوبه‌گری ایرانیان در مقابل اعراب ایجاد شد^۱، اما بخش مهمی از کار استقلال خواهی و تجزیه طلبی بدلیل تلاش ایرانیان برای بازگشت به گذشته با عظمت ایران قبل از اسلام به مثابه یک امپراطوری بزرگ بود که بر بخش عظیمی از جهان آنروز تسلط داشت. منطقه خراسان از دیرباز بعنوان یکی از کانونهای اصلی فرهنگ و تمدن ایرانی مشهور بود. این قابلیت بعلاوه توانمندیهای اقتصادی آن باعث می شد تا نخستین علائم استقلال طلبی ایرانی در این منطقه شکل بگیرد.

^۱. خضری، علل و عوامل تجزیه خلافت عباسی، ص ۱۳۷-۱۱۱.

بدیهی است که ایرانیان خیلی خردمندتر و فرهنگ باستانی آنان بسیار قدیمی تر از آن بود که بتوانند برای همیشه به مقام درجه دوم و مادونی راضی باشد.^۲

از این رو فعالیتهای سیاسی و اجتماعی خود را قبل از روی کار آمدن عباسیان آغاز کردند و در دوران اول عباسی به جایگاهی شایسته دست یافتند. قابلیت‌های فوق العاده منطقه خراسان باعث شد مأمون عباسی (۲۱۸-۱۹۸ ق.) بعنوان یکی از ولیعهد‌های هارون الرشید (۱۹۳-۱۷۰ ق.) از شور و هیجان آن بعنوان یک پایگاه قابل اتکاء در برابر امین (۱۹۸-۱۹۳ ق.) و سلطه تفکر عرب مآبانه او و اطرافیان استفاده ببرد، او می دانست که با اتکاء به عناصر قومی متفاوت جامعه اسلامی می توان در برابر دولت مرکزی بغداد مقاومت نمود. به همین خاطر شخص او قدم اول در جدایی ایران از بدنه امپراطوری عباسی را برداشت و ادامه راه نیز نیازمند یک عنصر نظامی بود تا بتواند با برخورداری از روحیات ملی گرایی فرایند استقلال ایران را تکمیل نماید.

جایگاه طاهریان (۲۷۸-۲۰۵ ق.) در تجزیه خلافت عباسی بعنوان اولین دولت (اگر چه نیمه مستقل) بسیار حائز اهمیت است آنها توانستند در خصوص ظهور مجدد فرهنگ و احساسات ایرانی اقدام نمایند، اگر چه شاید برخی با این نظریه کاملاً موافق نباشند و دولت طاهری را ادامه دهنده سیاست‌های خلافت عباسی بدانند. اشپولر در این خصوص می گوید: «نظراً هیچ چیز اساسی تغییر نیافت، اما در عمل نخستین سلسله پادشاهان مسلمان در سرزمین ایران تأسیس گردید، یعنی احیاء سیاسی ملت ایران آغاز گردید.»^۳

در ابتدا روح ایرانیگری و توجه به فرهنگ ایرانی در قالب آثار ادبی و تاریخ رخ نموده که نخستین نشانه های آن در شعر و ادب فارسی در دوره صفاریان شکل گرفت^۴ صفاریان به این سطح از بلوغ فکری رسیده بودند که با بکارگیری زبان و ادب فارسی و شکوفا نمودن آن می توان مشخصات روشن تری برای حکومت خود جدای از خلافت عباسی ترسیم کرد.

در حقیقت یعقوب از عباسیان و سنت اشرافی سیاسی و اجتماعی عرب که نماینده آن خود اعراب و دست نشاندگانی چون طاهریان بودند و در سرزمین‌های خلافت عباسی ریشه داشتند متنفر بود.^۵ سامانیان نیز در مسیر استقلال طلبی در خصوص توجه به مسائل ایران بیشتر در حوزه فرهنگ و ادب وارد گردیدند. اما دو واقعه کاملاً سیاسی و نظامی را هم در این باره شاهد هستیم که اولین آن به قیام شخصی بنام «مازیار» باز می گردد. ابن مسکویه قیام او را در ارتباط با افشین یکی از سرداران معتصم (۲۲۷-۲۱۸ ق.) عباسی ذکر می کند.

مازیار توانست بر طبرستان و حوالی آن چیره گردد اما در مقابله با نیروی عبدالله بن طاهر (۲۳۰-۲۱۳ ق.)- که معتصم (۲۲۷-۲۱۸ ق.) او را مأمور سرکوبی مازیار نموده بود- کاری از پیش نبرد و به اسارت گرفته شد و تمامی مکاتبات بین او و افشین بر ملا گردید.^۶

پس از آن مازیار به سامرا فرستاده شد و افشین نیز دستگیر گردید و مناظره ای بین افشین و محمد عبدالملک الزیات صورت گرفت که در آن شاهدانی چون: موبد، مرزبان و مازیار حضور داشتند.

نکته مهم در این مناظره و نتیجه نهایی که از آن گرفته شد این بود که افشین و به تبع او مازیار هدف اساسی خود را در این قرار داده بودند که «دین به همان جایگاهی برگردد که در روزگار عجم بود.»^۷ قیام مازیار و افشین بصورت خام پایان یافت اما آنها زمینه ساز دولتی شدند که به لحاظ شکل و باورهایش تا حدود زیادی متفاوت از سایر دولتهای مستقل در سرزمین‌های شرقی خلافت بود و این دولت بنام زیاریان خوانده می شد.

شکل گیری دولت زیاریان (۴۲۵-۳۱۶ ق.) معلول عوامل زیر می باشد: ۱- منطقه جغرافیایی که آنها پایه و اساس دولت خود را در آنجا تشکیل دادند یعنی طبرستان و گرگان ۲- تلاش مرداویج بن زیار به عنوان موسس این حکومت برای بازگشت به هویت ایرانی ۳. سرگرمی خلافت با وقایع اواخر دوره غلبه ترکان و درگیری بین حکومت‌های مختلف شرق ایران مثل سامانیان، صفاریان، آل بویه و ... با یکدیگر.

مرداویج پس از غلبه بر اسفار موفق گردید قزوین، ری، همدان، گنگور، دینور، بروجرد، قم، کاشان، اصفهان و گلپایگان را به تصرف درآورد و در ادامه طبرستان و گرگان را هم در همان سال ۳۱۶ ق. تصرف کرد.^۸ مرداویج قصد تصرف بغداد و همه ولایات شرق و

^۲ . اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ص ۴۱۲ .

^۳ . زرین کوب و دیگران، تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، ص ۸۰ .

^۴ . باسورث، تاریخ سیستان، صص ۲۵۳-۲۵۲ .

^۵ . ابن مسکویه، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ج ۴، ص ۲۴۴ .

^۶ . همان، ج ۴، صص ۲۵۸-۲۵۷ .

^۷ . ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۹، صص ۴۰۴-۴۰۶؛ ابن مسکویه، تجارب الامم، ج ۴، صص ۲۷۰-۲۶۴ .

^۸ . ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۱۱، صص ۸-۴۷۶۷ .

غرب را که در دست بنی عباس بود داشت^۹ و همچنین تلاش داشت تا به شیوه ایران عصر ساسانی برای خود تاج و تختی فراهم آورد و پس از غلبه بر عراق، مدائن و طاق و ایوان خسرو را از نو بسازد.^{۱۰} او حتی موفق گردید اهواز را هم به تصرف خود درآورد و به هر صورتی بدنبال آن بود تا حکومت خود را نمونه حکومت های ایران قبل از اسلام نماید و بر همین اساس توانست بخشی از قلمرو و خلافت عباسی را به مدت بیش از یک قرن از بدنه آن جدا نماید.

ساختار ترکیبی خلافت عباسی در آغاز پیدایش این خلافت

برخلاف امویان که خلافت خود را بر پایه عنصر عرب نهاده و در واقع خود را نماینده نژاد عرب می دانستند، دولت عباسی از همان آغاز تلاش کرد تا حکومتی مرکب از عناصر قومی و اجتماعی مختلف پدید آورد به همین دلیل در ابتدا ایرانیان خود را به عنوان ابناءالدوله می شناختند و معتقد بودند که ایشان از دلایل اصلی روی کار آمدن خلافت عباسی هستند و بعد نیز ترکان وارد عمل شده و برای نزدیک به یک سده خلافت بازیه اقدامات آنها بود. این نحوه پیدایش به مرور باعث شکل گیری مفهومی از مشارکت در نحوه اداره جامعه و سرنوشت مردم گردیده و باعث ظهور جلوه های قومی ایرانی، ترکی و ... گردید و در نهایت هم منجر به شکل گیری حکومت های مستقل در اقصی نقاط جهان اسلام شد.

ساختار ترکیبی، صرفاً گونه قومی نداشت، بلکه عباسیان که در آغاز فقط به فکر دست یابی به حکومت و کنار زدن امویان بودند، وجود دشمنی مشترک بنام امویان باعث شده بود تا آنها با گروه های مختلف عقیدتی نیز دست یاری بدهند حتی فراتر از آن با طرح شعار مبهم «الرضا من آل محمد» تلاش می کردند تا عناصر مخالف بنی امیه را در سایه این شعار با خود همسو نمایند. بعد از آنکه دولت عباسی روی کار آمد به دلیل آنکه نتوانست یا از اول نخواست انتظارات گروه هایی مثل علویان را برآورده سازد خیلی زود با قیام های مختلف مذهبی و ملی روبرو گردید و بقایای این قیامها و اختلافات خود را در شکل تاسیس حکومت های مستقل و نیمه مستقل نشان داد نظیر آنچه در مورد تشکیل حکومت ادریسیان اتفاق افتاد با توجه به اینکه یکی از مباحث مهم در کتاب «علل و عوامل تجزیه خلافت عباسی» اثر جناب آقای دکتر خضری از صفحه ۶۵ تا ۸۸ به همین موضوع اختصاص یافته (و مقاله نیز در نشریه کیهان شماره ۶۹ در تاریخ آذر و دیماه ۱۳۷۵ انتشار یافته است.) از پرداختن به این موضوع و شرح جزئیات آن خودداری می گردد.

ترکیب حکومت عباسیان به لحاظ مذهبی قبل از پیدایش مخلوط علوی - عباسی بود و حتی وزنه علویان بر عباسیان می چربید و به همین دلیل آنها هم در مرحله اول انتخاب محل دعوت و هم مرحله دوم آن که انتخاب سیاست تبلیغ بود به نیروی علویان متکی بودند.^{۱۱} از این جهت علویان شکی نداشتند که صاحبان اصلی دعوت آنها هستند و عباسیان در جهت اهداف و منافع آنها اقدام می کنند^{۱۲} و حتی شورای علوی - عباسی پیش از پیروزی نهضت یکی از علویان بنام محمد بن عبدالله بن حسن معروف به نفس زکیه رابعنوان خلیفه انتخاب کرده بود اما نتیجه نهایی، خلافت یکی از عباسیان بنام سفاح شد و علویان شورش های گسترده خود را آغاز کردند که منجر به شکل گیری قیام ها و حکومت های مستقل نظیر قیام نفس زکیه و برادرش ابراهیم، تشکیل نخستین دولت شیعی بنام ادریسیان در شمال آفریقا، قیام یحیی بن عبدالله بن حسن، قیام حسین بن علی معروف به صاحب فخر، و تشکیل دولت علویان در طبرستان و شمال ایران گردید.

عباسیان حکومت خود را مرهون ایرانیها هستند. بنای دعوت آنها در ایران (خراسان) پایه گذاری شد. خراسان بنا به دلایل متعددی چون ۱- سیاست اشتباه امویان در تحقیر ایرانیان ۲- علاقمندی خراسانیان به آل پیامبر (ص) ۳- وجود افراد مدبری نظیر ابوعکرمة، بکیرین ماهان، ابوسلمه خلّال، ابومسلم و دیگر رجال قدرتمند ایرانی ۴- اختلافات گسترده قبایل عربی در خراسان ۵- وجود پادگان های نظامی و نیروهای قدرتمند آن بهترین محل برای آغاز دعوت عباسی بود.^{۱۳} اما علیرغم تمامی خدمات ایرانیان، دولت عباسی پس از روی کار آمدن و باوجود اعتراف به حمایت گسترده ایشان شروع به قلع و قمع ایرانیان نظیر ابومسلم و بعدها خاندان برامکه کردند. با توجه به خیانت های عباسیان به ایرانیها و نیز روحیه ملی گرایی ایرانیان، آنها تلاش زیادی داشتند تا حکومت هایی مستقل از خلافت عباسی را تشکیل دهند که اولین آنها دولت طاهریان بود که به این امر موفق گردید.

^۹ . مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۵۱.

^{۱۰} . ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۱۱، ص ۴۸۵۹؛ ابن خلدون، دیوان المبتدا و الخبر، ج ۴، ص ۵۶۷.

^{۱۱} . خضری، علل و عوامل تجزیه خلافت عباسی، صص ۶۸-۶۶.

^{۱۲} . خضری، علل و عوامل تجزیه خلافت عباسی، صص ۱۵-۱۴.

^{۱۳} . همان، ص ۶۸.

شرایط اقلیمی و جغرافیایی و دور بودن از مرکز خلافت عباسی

اوضاع جغرافیایی و شرایط آب و هوایی خاص باعث می شد تا دولت عباسی نتواند حضور قدرتمند و موثری در این گونه مناطق داشته باشد به همین خاطر بسیاری از عناصر ناراضی و سرخورده از خلافت، تلاش می کردند در این مناطق مستقر شوند و حکومت‌های مختلفی را نیز سر و سامان بدهند. از مهمترین این مناطق ایالات شمال ایران شامل گرگان، گیلان و دیلم می باشد که حکومت‌هایی نظیر آل زیار و علویان در آنجا تشکیل گردید. همانطور که مناطق مرتفع نظیر الموت در قزوین پایگاه اسماعیلیه گردید و توانست مدتها در مقابل دولت عباسی ایستاده و مزاحمت‌های زیادی ایجاد نماید.

گرگان بنا به گفته طبری در سال ۲۱ ق. فتح شده است، اما خود او هم اشاره می کند که مدائنی فتح گرگان را در سال ۳۰ ق. می داند.^{۱۴} مدائنی فتح طبرستان را در زمان عثمان بن عفان و توسط سعید بن عاص ذکر کرده است.^{۱۵} اما این فتوح موقتی بوده و دراصل مناطق ساحلی دریای خزر در طول دوره خلافت اموی و بخشی از خلافت عباسی زیر نظر حکومت‌های محلی که دارای علقه های ملی ایرانی بوده قرار داشت که از جمله آنها می توان به «دابویان»، «باوندیان»، «قارون وند» و ... اشاره کرد.

حملات مسلمانان به طبرستان در زمان خلافت عمر نتیجه ای نبخشید.^{۱۶} مصقله بن هبیره نیز در زمان معاویه موفق به فتح طبرستان نشد.^{۱۷} همچنانکه تلاش‌های حجاج بن یوسف برای فتح طبرستان نتیجه ای جز دریافت مقداری خراج نداشت و اسپهبد طبرستان توانست ورود مسلمین به آن منطقه را تا حدود زیادی به تاخیر اندازد که از علل اصلی عدم موفقیت مسلمین وضعیت جغرافیایی آن بود.^{۱۸} و تا آخر بنی امیه کسی به طبرستان نیامد.^{۱۹} سرانجام طبرستان در سال ۱۴۱ ق. در زمان منصور عباسی (۱۵۸-۱۳۶ ق.) فتح شد.^{۲۰} اما این منطقه کوهستانی و سایر مناطق شمال ایران میلی به پذیرش حکومت مسلمین نداشت و مدتی نیز در دست طاهریان بود تا اینکه با فرمانروایی علویان بر طبرستان برای مدت طولانی تری این منطقه از بدنه دولت عباسی جدا گردید.

دور بودن از مرکز خلافت عباسی

بعضی از مناطق به دلیل بعد مسافتی که بین آنها و حوزه اصلی فرمانروایی عباسیان یعنی عراق وجود داشت می توانستند تمایلات تجزیه طلبانه خود را بروز دهند. دولت عباسی هرگز نمی خواست بدون دلیل، مناطق تحت تصرفی خود را از دست دهد و هر زمان فرصتی بدست می آورد و یا خلیفه قدرتمندی عنان کار را بدست می گرفت تلاش می نمود تا مناطق از حوزه نفوذ خارج شده را مجدداً ضمیمه قلمرو خود گرداند. بعنوان مثال سیستان که مدتها به عنوان خواستگاه اصلی دولت صفاری از بدنه حکومت عباسی جدا شده بود در اوایل قرن چهارم هجری بدلیل آشفتگی های اواخر حکومت صفاریان، طمع خلفا را برانگیخت تا مجدداً سیطره قدرت خود را بر آنجا بگسترانند. سیستان در پایان سده دوم هجری بدلیل قرار گرفتن در دورترین نقطه شرقی سرزمین‌های خلافت از نظارت مستقیم خلافت عباسی خارج بود. از این رو خراسان و سیستان جولانگاه شورش عظیم خوارج به رهبری حمزه آذرک (متوفی ۲۱۳ ق/ ۸۲۸ م) گردیده بود و آنها از زیاده ستانی‌های مالیاتی خلافت کمال استفاده را می بردند و مردم را به سوی خود فرا می خواندند.^{۲۱} در سال ۳۰۱ ق. والی کرمان خالد بن محمد و برادرش فضل (که از طرف خلیفه حاکم آنجا بودند) توانستند مناطق سیستان را غزنه و بست را به زیر فرمان بگیرند.^{۲۲} و تا مدتی دیگر اگر چه کوتاه سیستان تحت نفوذ عباسیان قرار گرفت. اما چون خلافت عباسی نمی توانست مستقیماً این منطقه را تحت نفوذ خود درآورد، افرادی از این فرصت استفاده می کرده و در مقابل خلیفه قذعلم می نمودند، چنانکه، خود خالد بن محمد بر علیه خلیفه در همان سال ۳۰۱ ق. اقدام نمود.^{۲۳}

گسترده‌گی قلمرو جغرافیایی خلافت عباسی باعث می شد تا برخی قیام‌های ناقص نیز در آنجا صورت گیرد که منجر به ضعف این حکومت می گردید. یحیی بن عبدالله حسن برادر نفس زکیه که توانسته بود از قیام فخر جان سالم بدر برد بهترین ناحیه ای را که می توانست حافظ جان او باشد منطقه دیلم می دانست که علیرغم تسلط ظاهری عباسیان بر آن منطقه به سبب دور بودن از بغداد می توانست

^{۱۴} . طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۷۸.

^{۱۵} . بلاذری، فتوح البلدان، ج ۱، ص ۳۲۶.

^{۱۶} . ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۱۷۴.

^{۱۷} . همان، ص ۱۷۶.

^{۱۸} . همان، ص ۱۸۴.

^{۱۹} . ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۸، ص ۳۳۷۹.

^{۲۰} . اشیولر و دیگران، سلسله های متقارن در ایران، ص ۵۵.

^{۲۱} . ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۱۱، ص ۴۶۶۲.

^{۲۲} . همان.

برای اقدامات او مناسب باشد. به نظر می رسد فضل بن یحیی برمکی از نزدیکان خلیفه به این موضوع واقف بوده است. و بر همین اساس طی مکاتبه ای که با یحیی دارد چنین خاطر نشان می سازد که: «... با حاکم دیلم مکاتبه کن و من نیز در این باره با او مکاتبه کرده ام که به سرزمین او بروی و از حمایت وی بهره مند گردی.»^{۲۳} سهیل طقوش نیز عامل نیرومندی حرکت یحیی را دوری منطقه او از بغداد و مناعت طبع او می داند.^{۲۴}

تمرکز زدایی سیاسی و اداری خلفای عباسی

یکی از عوامل اصلی قدرت امویان، تمرکز شدید سیاسی و اداری آن حکومت بود. امویان تلاش می کردند تا مناطق مختلف را مستقیماً اداره نموده و یا والیان برخی مناطق دور افتاده حداکثر با یک واسطه توسط دولت مرکزی اداره گردد، اما در دوره عباسیان این تمرکز بر هم خورد و حکام محلی تا حدود زیادی در کار خود مستقل بوده و صرفاً با پرداخت حق و حقوق دولت بغداد به مثابه یک امیر مستقل ایفای نقش می نمودند. از نخستین نمونه های این سیاست، انتصاب علی بن عیسی بن ماهان به حکومت خراسان بود که باعث گسترش فساد و نارضایتی در این منطقه گردیده و هارون الرشید (۱۹۳-۱۷۰ ق.) ناگزیر شد در سال ۱۹۲ ق. خود شخصاً برای رفع معضلات خراسان بدان منطقه برود و در همین مسافرت هم جان خود را از دست داد.

هارون در سال ۱۸۰ ق. ولایت خراسان را به علی بن عیسی سپرد. علی بن عیسی در حوزه فرمانروایی خود نسبت به مردم بد رفتاری و ستم می نمود تا آنجا که بزرگان دستگاه او نیز در آن مان نبودند و هارون الرشید را از این کار آگاه کردند و هارون به همین منظور در سال ۱۸۹ ق. راه خراسان را در پیش گرفت اما در ری علی بن عیسی با هدایای فراوانی به استقبال او آمد و خلیفه از پیگیری این موضوع صرف نظر نمود.^{۲۵} طبیعی بود که این امر موجب سرخوردگی مردم خراسان گردیده و خود دست به اقدام بزنند از اینرو فردی بنام رافع بن لیث را به رهبری قیام خود انتخاب کردند. رافع حتی دست به مخالفت و خلع هارون الرشید زد.^{۲۶} هارون با مشاهده این وضع هرثمه بن اعین را در ظاهر برای کمک به علی بن عیسی اما در عمل برای رفع فتنه او فرستاد و پس از آن علی بن عیسی از استانداری خراسان خلع گردید. اینکه هارون الرشید به این صورت مخفیانه هرثمه را برای رفع فتنه علی بن عیسی اعزام می کند و حاکم جدید در نیشابور پس از مشاوره با جمعی از معتمدان، پنهانی والیان گریان، نیشابور، طیس، نسا و سرخس را معین کرده و نام تمامی فرزندان علی بن عیسی، مردم خاندان او و دبیران او را کاملاً مشخص می کند و بعد با حيله علی و فرزندانشان را به بند می کشد،^{۲۷} نشانگر قدرت نفوذ و تسلط رأی او (علی بن عیسی) بر منطقه است که می تواند اگر اراده بکند بر علیه خلیفه دست به اقدام فوری بزند.

موسس سلسله طاهری شخصی بنام طاهر بن حسین ذوالیمینین بود. فردی ایرانی الاصل که توانسته بود با نمایش توانمندیهای نظامی خود در زمان مأمون در سال ۲۰۵ ق. حکومت ولایت خراسان را از آن خود نماید و خیلی سریع پس از رسیدن به قدرت، علائم استقلال طلبی خود را نمایان سازد.

یکی از دلایل اصلی جدا شدن خراسان و در واقع تجزیه خلافت عباسی در شرق، نیاز خلفای عباسی به وجود حاکمانی بود که بتوانند با کمترین هزینه، قدرت خلافت را در نقاط دور افتاده تأمین نمایند. در آن زمان شرق ایران یعنی خراسان و سیستان دچار آشوب های خوارج بود.^{۲۸} و وجود فردی مثل طاهر می توانست این اوضاع را سامان بخشد. همانطور که ابراهیم بن اغلب توانست شورشیهای آفریقه را خاموش نماید و دولت اغالبه را در آن سرزمین تشکیل دهد.^{۲۹}

پس از آنکه هارون الرشید هرثمه بن اعین را برای سرکشی و اصلاحات به شام و مصر و مغرب فرستاد، پس از اقامت در مصر، ابراهیم بن اغلب را به آفریقا (آفریقه) فرستاد و او رئیس پلیس والی آفریقا بود.^{۳۰} پس چون محمد بن مقاتل درگذشت و ابراهیم کار حکومت آفریقا را بدست گرفت بر اوضاع مسلط شد و مردم آنجا به فرمان وی درآمدند و پیش از آن همه ساله ششصد دینار از مصر برای حاکم آفریقا فرستاده می شد، سپس ابراهیم بن اغلب به رشید نوشت که بدون این پول آفریقا را اداره می کند و رشید هم حکومت را به وی سپرد.^{۳۱}

^{۲۳} . اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۵۰.

^{۲۴} . طقوش، دولت عباسیان، ص ۹۸.

^{۲۵} . ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۸، ص ۲۷۱۹؛ طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۳۳۶-۵۳۳۴.

^{۲۶} . طبری، تاریخ طبری، ج ۱۲، ص ۵۳۳۹.

^{۲۷} . همان، ص ۵۳۵۲-۵۳۵۰.

^{۲۸} . ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۹، ص ۳۸۹۴.

^{۲۹} . همان، ج ۸، ص ۳۶۷۸.

^{۳۰} . یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱۷.

^{۳۱} . همان، ص ۴۱۸-۴۱۷.

مأمون از نتایج قتل طاهر و احتمال شورش یارانش بیمناک بود، از اینرو با وجود نارضایتی از طاهر، امارت خراسان را به فرزندان وی سپرد، زیرا خلیفه به این نتیجه رسیده بود که دیگر نمی توان ایران را مستقیماً از جانب بغداد اداره کرد، پس باید بکوشد تا اوضاع را به صورتی نگاه دارد که پیوند سیاسی میان بغداد و خراسان دست کم بصورت ظاهر حفظ گردد. بدین روی، حکومت سرزمینهایی را که طاهر در دست داشت و اکنون، در اختیار فرزندش طلحه بود، را به او وا گذاشت.^{۳۲}

اختلافات درونی خاندان عباسی

اگر چه سفاح (۱۳۶-۱۳۲ ق.) نخستین خلفه عباسی تلاش کرد تا با سپردن ولایات و مناصب مهم به اشخاص خاندان عباسی آنها را در کنار هم نگهدارد^{۳۳} اما با گذشت اندک زمانی مشخص گردید که هیچکدام از افراد این خاندان حاضر نیست از آمال و آرزوهای خود برای حکومت داری، عقب نشینی نماید. و اولین اختلاف در زمان سفاح و بین او و عمویش عبدالله بن علی اتفاق افتاد که خود را بعد از سفاح، خلیفه واقعی می دانست.^{۳۴}

بعد از آغاز خلافت منصور (۱۵۸-۱۳۶ ق.)، او کوشید تا کسانی را که مدعی حکومت هستند و مهمترین این افراد از خاندان عباسی بودند را آرام نماید. به همین خاطر در قدم اول با کمک ابومسلم عمویش عبدالله بن علی را از سر راه برداشت.^{۳۵} و در ادامه نیز عیسی بن موسی عباسی را وادار به کناره گیری از ولیعهدی به نفع فرزندش مهدی (۱۶۹-۱۵۸ ق.) نمود،^{۳۶} و او بعد از مهدی ولیعهد گردید. این اختلافات با انتخاب همزمان دو و یا سه ولیعهد گسترش بیشتری یافت و باعث گردید تا زمینه های تجزیه هر بیشتر خلافت عباسی فراهم آید. هارون الرشید با انتخاب سه فرزندش امین، مأمون و موتمن به ولایتعهدی برگزیده های آغازین دفتر تجزیه خلافت عباسی را ورق زد و با رفتن مأمون از بغداد به سمت خراسان همه چیز برای جدایی خراسان و به دنبال آن استقلال سرزمین ایران فراهم شد. این اختلافات درون خاندانی عباسی موجب ضعف مفرط خلافت گردیده و زمینه دلمشغولی خلفا و بازماندن آنها از پرداختن به مسائل اصلی حکومت رانی را فراهم کرد. در ادامه آن، باعث گردید تا گروههای مختلف فکری و قومی سعی در نزدیکی به یکی از کانونهای شخصی قدرت داشته و حتی باب خلیفه کشی نیز از دوره متوکل رایج گردد.

نخستین خلیفه ای که به نظر می رسد قربانی موضوع دو ولایتعهدی گردید مهدی عباسی (۱۶۹-۱۵۸ ق.) بود. او که با زور تهدید توانسته بود عیسی بن موسی -را که عمری ولیعهد منصور و بعد از آن مهدی عباسی بود- را به نفع فرزندش موسی ملقب به الهادی (۱۷۰-۱۶۹ ق.) از ولایتعهدی برکنار نماید^{۳۷}، در اواخر عمر خود تصمیم به برکناری او و یا مقدم داشتن فرزند دیگری هارون ملقب به رشید گرفت^{۳۸}. به همین جهت در راه به سمت گرگان که محل استقرار هادی بود درگذشت. درباره علت مرگ مهدی عباسی مطالب گوناگونی گفته شده است^{۳۹} که برخی آنها بی ارتباط با فرزندش هادی نمی دانند.^{۴۰}

یکی از ملزومات ولایتعهدی سپردن بخشها و مناطق مختلف سرزمینی به ایشان جهت خبرگی و پختگی ولیعهد بود و ولیعهد عموماً در مناطق تحت تصرف خود به گونه ای رفتار می کرد که گویی حاکم مطلق آن سرزمین است و در کنار آن بین ایشان و مردم آن سرزمین علقه و ارتباط نزدیکی برقرار می شد به همین خاطر هنگام کشمکش بر سر تغییر ولایتعهدی به پشت گرمی بزرگان همان مناطق و ثروت آن سرزمین غالباً مشکلات حادی را برای دولت عباسی ایجاد می کردند. مهدی عباسی هنگامیکه هادی فرزندش را ولیعهد کرد، او را به فرماندهی سپاه شرق نیز انتخاب نمود.^{۴۱} و هارون نیز پس از انتخاب دو فرزندش امین و مأمون اموال و سپاهیان را نیز تقسیم کرد و قرار شد

^{۳۲} . خضری، تاریخ خلافت عباسی، ص ۶۴.

^{۳۳} . طبری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۴۶۶۹.

^{۳۴} . همان، ص ۴۶۸۳.

^{۳۵} . همان، ص ۴۶۹۱؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۴.

^{۳۶} . طبری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۴۹۲۷.

^{۳۷} . ابن جوزی، المنتظم، ج ۸، ص ۲۳۵.

^{۳۸} . همان، ج ۸، ص ۳۰۴؛ ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۲، ص ۳۰۲.

^{۳۹} . ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۲۴۶.

^{۴۰} . احمدوند، نهاد ولایتعهدی در خلافت اموی و عسراول عباسی، صص ۱۹۱-۱۹۲.

^{۴۱} . طقوش، دولت عباسیان، ص ۹۱.

امین در پایتخت بماند و مأمون حاکم خراسان شود.^{۴۲} در ادامه او در سال ۱۸۶ ق. پسرش قاسم ملقب به موتمن را ولیعهد سوم کرد و جزیره ها و مرزها (ثغور) و عواصم را به او سپرد.^{۴۳}

بدین ترتیب هارون الرشید عملاً قبل از مرگ خود امپراطوری عباسی را به سه بخش تقسیم کرد و در مکتوبی که نوشت حق هر گونه دخالت در حوزه فرمانروایی عبدالله مأمون را از پسرش امین گرفت و این حوزه فرمانروایی از نزدیکترین جای به بغداد یعنی از «مجاورت همدان تا اقصای خراسان تا مرزها و ولایتها و توابع آن»^{۴۴} آغاز می گردید و بذر جدایی و تجزیه طلبی را بر زمین دولت عباسی ریخت به گونه ای که مرو در خراسان پایتخت دوم دولت عباسی شد و در ادامه از بقایای همین سیاست، طاهر، موفق گردید در منطقه خراسان اولین دولت مستقل از عباسیان در شرق ایران را تشکیل دهد.

اگر این تقسیم حوزه جغرافیایی قدرت در زمان هارون الرشید اتفاق نمی افتاد، هیچگونه بهانه و پیشنگری برای مأمون وجود نداشت که در مقابل تقاضای برادرش امین مبنی بر رفتن به بغداد و کمک به او در «کارتدبیر ملک»^{۴۵} مقاومت نماید و به خلیفه جواب منفی دهد، هر چند که دانسته باشد امین بدنبال غدر کردن با او و دور کردن او از حوزه قدرتش می باشد.

به نظر می رسد هارون در حل مشکلات از تدابیر عمیق و دوراندیشانه و آینده نگرانه، برکنار بوده است چرا که او در حل مشکل خاندان برامکه و برای کاهش قدرت نفوذ آنها، این خاندان را قلع و قمع کرد و خود را از مشاوره های مطمئن و حاذقانه آنها محروم نمود. همچنانکه او برای جلوگیری از بروز بحران در جانشینی سه ولیعهد انتخاب نمود و برای هر کدام از آنها منطقه جغرافیایی خاصی را لحاظ قرار داد و این منجر به کاهش قدرت نظامی دولت عباسی شد. او بدینوسیله می خواست از «تمرکز گرایی»^{۴۶} قدرت سپاهیان که در گذشته توانسته بود بحرانهای مختلفی را خلق نماید جلوگیری کند، اما غافل از آن بود که همین سپاه توانسته بود

بیش از نیم قرن امپراطوری عباسی را متحد و یکپارچه نگه داشته و با شورشهای مختلف داخلی مقابله نماید و در مقابل قدرت نظامی بیزانسیها نیز سربلند باشد.

بدین ترتیب این گونه تعدد ولایتهای باعث وقوع اختلافات گسترده ای در بین خاندان عباسی گردیده و به دنبال آن باعث شکل گیری «مراکز متعدد قدرت و تصمیم گیری»^{۴۷} در سطح دولت عباسی می گردید.

بحران انتقال پایتخت از بغداد به سامراء

درگیریها و تقابلات دو عنصر ایرانی و عربی که به وجه بارزی در عصر مأمون خود را نشان داده بود، باعث گردید تا جانشین او بنام معتصم (۲۲۷-۲۱۸ ق.) به فکر گزینه سومی برای خلاصی از این موضوع باشد. به همین خاطر ترکان که از دوره فتوحات اسلامی در منطقه ماوراءالنهر به طرق مختلف وارد سرزمینهای اسلامی گردیده بودند، توجه معتصم را به خود جلب نمودند و معتصم کوشید تا از قابلیتهای آنها حداکثر استفاده را ببرد. اما معتصم کوتاه زمانی پس از این ماجرا دانست که خلق و خوی ترکان و وضعیت فرهنگی آنها متناسب با مردمان پایتخت نیست^{۴۸}، از این جهت، شهر جدید سامرا را ساخت و ترکان را به آنجا انتقال داد.

انتقال پایتخت به سامرا باعث ایجاد مشکلاتی برای معتصم و به دنبال آن خلافت عباسی گردید: اول اینکه بزرگان و سران عرب را به این فکر انداخت که مورد بی مهری خلیفه واقع شده اند و عنصر متنفع دیگری شکل گرفته است که در قدم اول رونق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بغداد را دستخوش تغییر قرار داده است. همانطور که مسعودی در مروج الذهب به خرده گیری یکی از عیاران بر معتصم که بغداد را ترک نموده، اشاره کرده و از زبان آن عیار می گوید: «ای که در قاطول میان جرمه مقیم شدی و سران و بزرگان را در بغداد رها کردی»^{۴۹} این عبارت نشانگر نارضایتی ساکنان بغداد است. نارضایتی از انتقال پایتخت در داستان شورش عباس بن مأمون و عجیف بن عنسبه نیز به چشم می خورد و عجیف یک از استدلالهایی را که در برانگیختن عباس بن مأمون به کار می برد همین موضوع خوشحالی سربازان از بازگشت به بغداد است. «... عجیف به عباس اشارت کرد که هنگام آن رسیده بر معتصم یورش بری، چه، گروه اندکی همراه او بودند، و بدین سان او را خون بریزد و راه بغداد در پیش گیرد که سربازان از بازگشت به بغداد و کنار نهادن جنگ بسی خشنود خواهند

^{۴۲} . دینوری، اخبار الطوال، ص ۴۳۱-۴۳۰.

^{۴۳} . طبری، تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۲۸۴.

^{۴۴} . همان، صص ۵۲۸۸-۵۲۸۷.

^{۴۵} . مسعودی، التنبيه والاشراف، ص ۳۲۹.

^{۴۶} . احمدوند، نهاد ولایتهای در خلافت اموی و عسراول عباسی، ص ۲۰۵.

^{۴۷} . همان، ص ۳۲۸.

^{۴۸} . مسعودی، مروج الذهب ج ۲، ص ۴۶۶؛ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۲۱.

^{۴۹} . مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۶۷.

شد.^{۵۰} شاید این سؤال طرح شود که منظور از راه بغداد در پیش گرفتن توسط سربازان، بیانگر خوشحالی کلی سربازان و خسته شدن از جنگ باشد اما باید توجه داشت که در صورت چنین برداشتی آنها باید راه سامرا را به عنوان پایتخت و مرکز تجمع لشکریان در پیش می گرفتند و نه راه بغداد را. دوم اینکه انتقال پایتخت مشکل اساسی دیگری را نیز بوجود آورد و آن عبارت بود از اینکه: اصولاً سامرا برای ترکان ساخته شد. نه تنها امرا و ملوک لشکر در این شهر صاحب قصر و خانمان گردیدند بلکه معتصم «به هر یکی از لشکریان حکم به بنای خانه کرد»^{۵۱} جایگاه ترکان در سلسله مراتب لشکر معتصم نیز کاملاً مشخص است و می توان آن را در جنگهای معتصم خصوصاً در هنگام فتح عموریه درک کرد. به مرور فرماندهان و صاحب منصبان ترک آنقدر به زندگی در سامرا و خوشیهای آن وابسته گردیدند که در زمان بعد از معتصم علیرغم دریافت مسئولیتهای متفاوت در بلاد مختلف اسلامی حاضر به ترک سامراء نبوده و افرادی را به نیابت از خویش بدان مناطق گسیل می کردند و این کار باعث گسترش فساد و تجزیه هر چه بیشتر حکومت عباسی می شد. در سامرا خلیفه تصمیم گیرنده نبود بلکه این ترکان بودند که خلیفه را به هر جهتی که میخواستند هدایت می کردند، آنها بر اقدامات خلیفه مسلط بوده و نظراتش را در جهت اهداف سیاسی خود بکار می گرفتند بدین خاطر بعضی از خلفا تلاش نمودند از سامرا و سلطه ترکان خارج شوند و در شهرهای دیگر مستقر شوند، چنانکه متوکل (۲۴۷-۲۳۲ ق.) تصمیم گرفت به دمشق رفته و در آنجا مستقر گردد. اگر چه یعقوبی این موضوع را با حالات مزاجی متوکل مرتبط میدانند اما طبری به دو موضوع اشاره می کند که می توان علت اصلی استقرار در دمشق یعنی فرار متوکل از دست ترکان را از آن استنباط نمود. اول: شعری از یزید بن محمد مهلبی که در هنگام حرکت متوکل از عراق به شام سروده شد و در آن به شماتت عراق توسط شام اشاره شده است. دوم: شورش ترکان پس از خروج متوکل از سامرا^{۵۲} که تنها دلیل آن نمی تواند بخاطر عدم پرداخت مقرری باشد چرا که بنظر میرسد متوکل و دستگاه خلافت در آن زمان از توانمندی مالی نسبتاً مناسبی برخوردار بوده اند و خیلی زود مقرریها پرداخت میشود. اما این جابجایی فقط حدود سه ماه بطول انجامید و متوکل ناچار به بازگشت به سامرا گردید. خروج از سامرا برای رهایی از سیطره ترکان توسط مستعین (۲۵۲-۲۴۸ ق.) نیز صورت گرفت که منجر به خلع او و جایگزینی معتز (۲۵۵-۲۵۲ ق.) گردید.

کاهش اقتدار خلافت عباسی

بسیاری از دولتهای مستقل در اثر ضعف سیاسی خلافت عباسی بوجود آمدند. هنگامیکه خلفا متوجه گردیدند قادر به حفظ سرزمینهای دور دست نیستند، سعی کردند با دادن منشور حکومت به این مدعیان نورسته نظیر اغالبه، طاهریان و ... ناتوانی خود را مخفی نمایند. توجه داشته باشیم که اگر دولت مرکزی عباسی قادر به رویارویی با این ادعاهای استقلال طلبانه می بود بدون شک مانند قیامهای دیگری نظیر المقتن، بابک خرمی و ... به شدت آنها را سرکوب می کرد. اما به دلیل کاهش اقتدار، دستگاه خلافت بهترین راه حل را در آن می دید که با اعطای منشور حکومت، حداقل سیطره اسمی خود را بر بسیاری از این مناطق حفظ نماید. اگر چه در برخی مناطق حتی قادر به تأمین سیطره اسمی خود نیز نبود و دولتهایی نظیر ادریسیان، علویان طبرستان و فاطمیان در مصر کاملاً در مقابل خلافت بغداد صف آرای کرده و موفق شدند تا مدتهای طولانی به صورت کاملاً مستقل از بغداد به حیات خود ادامه دهند.

البته لازم بذکر است که اعطای منشور حکومتی به دولتهایی نظیر طاهریان، سامانیان، غزنویان، اغالبه و ... برای دو طرف مفید فایده بود چرا که این حکومتها نیز خود را نیازمند تأیید رسمی خلافت عباسی می دانستند و معتقد بودند که حداقل به لحاظ سیاسی باید از خلفای عباسی حمایت نمایند. بعنوان مثال اوضاع در زمان روی کار آمدن حکومت طاهریان می تواند ما را در شناخت هر چه بهتر ضعف خلافت عباسی علیرغم روی کار آمدن خلیفه بظاهر قدرتمند یعنی مأمون بهتر یاری نماید. در این زمان مأمون سالها بود که گرفتار فتنه حمزه آذرک در سیستان و نواحی اطراف آن می باشد.^{۵۳} نصر بن شیبث در جزیره نیرو گرفته و عبدالله بن طاهر مأمور سرکوبی او می شود.^{۵۴} بابک خرمی هر روز مناطق بیشتری را به دایره متصرفات خود اضافه کرده^{۵۵} و کار زطها در مناطق اطراف بصره رونق بیشتری گرفته است.^{۵۶} علاوه بر این مأمون تازه وارد بغداد گردیده و مسائل علویان و معتزله نیز مایه دلمشغولی اوست. پس بهترین راه برای مأمون و خلافت عباسی استفاده از قدرت خاندان طاهری است تا بتواند هم منطقه شرق را تاحدودی آرام نموده و هم فتنه نصر بن شیبث را در قدم اول خاموش نماید.

^{۵۰}. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۹، ص ۴۰۲۲.

^{۵۱}. آثار البلاد و اخبار العباد، ج ۲، ص ۱۴۸.

^{۵۲}. تاریخ سیستان، صص ۱۷۸-۱۷۵.

^{۵۳}. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۹، ص ۳۸۹۵.

^{۵۴}. همان، ص ۳۹۰۹.

چنانکه تهدیداتی که از سوی شام و جزیره بواسطه فعالیت‌های خمارویه طولونی و دولت بیزانس به موقع خلافت می شد، موفق {برادر خلیفه عباسی} را به صلح با عمرو {لیث} مایل کرد. در سال ۲۷۵ ق. ۹-۸۸۸ م. موفق امارت خراسان، فارس و کرمان را به عمرو گذاشت. و عمرو نیز در عوض پذیرفت که هر ساله ده میلیون درهم به بیت المال خلیفه بفرستد.^{۵۵}

هنگامیکه متعاضد خلیفه شد کوشید تا خطر ضمنی جبال را که موقع مسلط رافع در ری ایجاد کرده بود از آن ناحیه دور سازد. از این رو تولیت خراسان به عمرو وا گذاشت و از بغداد برای وی عهد و لوا فرستاد.^{۵۶}

روی کار آمدن دولت سامانی نیز به همان شکلی است که دولت اغالبه در افریقیه بوجود آمد دولت عباسی برای تضعیف خطر بزرگتری که می توانست کیان دولت عباسی را تهدید نماید بناچار، دولت سامانی را تأیید نمود. عباسیان که با قدرت روزافزون دولت صفاری و شخص یعقوب روبرو بودند و دیدند که چگونه او توانست دولت طاهری را به انحطاط برد^{۵۷}، حکومت مناطق ماوراءالنهر را به نصرین احمد سامانی واگذار کردند^{۵۸} و پس از نصر اسماعیل توانست در جهت منافع عباسیان گام بردارد بدین ترتیب می بینیم بدلیل مشکلاتی که یعقوب لیث صفار برای دولت عباسی ایجاد کرده بود، دولت سامانیان از این دشمنی بهره می برد و منشور ولایت همه نواحی ماوراءالنهر از طرف خلیفه معتمدعباسی برای نصر بن احمد و اسماعیل سامانی صادر می شود. خلیفه با این اقدام دولت سامانیان را تحریک می کند که در جهت مطامع او و در مقابله با دولت صفاری گام بر دارند.

کاهش اقتدار خلافت عباسی در مناطق شرق ایران باعث می شود تا عمرو لیث صفاری که بعد از برادرش یعقوب به قدرت رسیده است، از خلیفه درخواست اعطای منشور حکومت نماید. و این کار از طرف خلافت عباسی انجام شد چرا که عباسیان نمی توانستند در آن واحد علیه قرامطه، زنگیان، فاطمیان و صفاریان وارد عمل شوند و عباسیان با این کار عملاً شرق خلافت اسلامی را درگیر نمودند. در جنگ بین عمرو لیث صفاری و امیر اسماعیل سامانی در سال ۳۸۸ ق. سامانیان پیروز شدند.^{۵۹} و عمرو لیث دستگیر و به بغداد روانه گردید. بدین ترتیب مناطق گسترده ای از شمال شرق ایران و ماوراءالنهر از حوزه نفوذ عباسیان خارج شد، اگر چه سامانیان ادامه دهنده راه طاهریان در پذیرش خلافت بودند، اما هم خلافت و هم سامانیان می دانستند که قدرت واقعی از آن سامانیان است و بغداد کمترین نفوذی در مناطق تحت تصرف دولت سامانی ندارد.

اگر چه مناسبات بین خلفای عباسی و سامانی همیشه حسنه بود و اسماعیل (موسس سامانیان) به خلیفه وفادار بود، اما هیچ سندی در دست نیست که معلوم کند او و دیگر امرای سامانی خراج یا مالیاتی به بغداد فرستاده باشند.^{۶۰}

گریز از فروپاشی خلافت

در ذیل این عنوان به بررسی شکل گیری دو حکومت غزنویان و سلجوقیان می پردازیم:

خلافت عباسی بدلیل از دست دادن نفوذ خود در شرق از مدت‌ها قبل هنوز آنچنانکه باید به محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۹ ق.) اعتماد چندانی نداشت چرا که غزنویان می خواستند در مناطقی دایره قدرت خود را توسعه بدهند که برای قریب به یکصد و بیست سال (۳۹۵-۲۷۹ ق.) دولت مطیع سامانی (۳۹۵-۲۶۱ ق.) بر آن نفوذ داشت که همانطور که اشاره گردید روابط حسنه ای با خلافت عباسی داشتند.

اما ترکان غزنوی هنوز نتوانسته بودند اعتماد خلیفه را کسب نمایند این اعتماد با خواندن خطبه بنام خلیفه القادر تا حدودی حاصل شد و خلیفه به سلطان محمود القاب یمین الدوله و امین المله را عطا کرد^{۶۱} اما این تمام دلیل جدایی و شکل گیری حکومتی دیگر در شرق ایران نبود و خلافت عباسی نمی توانست به این سهولت وجود دولتی جدید بنام غزنویان را برتابد مگر آنکه اوضاع مناطق غربی خلافت اسلامی و ضعف مفرط دولت عباسی نیز مورد مطالعه واقع شود. دولت فاطمیان که توسط عبیدالله فاطمی ملقب به «المهدی» در سال ۲۹۷ ق. تاسیس شده بود^{۶۲}، توانسته بود در مدت قریب به صد سال مناطق زیادی از شمال آفریقا و شام را در دایره تسلط خود بگیرد. پدر محمود غزنوی یعنی سبکتگین (۳۸۷-۳۶۷ ق.) از غلامان ترکی بود که در خدمت آلپتگین بودند و او خود بنده و پرورده سامانیان بود.^{۶۳} سبکتگین

^{۵۵} . همان.

^{۵۶} . همان.

^{۵۷} . نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۱۰۸.

^{۵۸} . همان، ص ۱۰۶.

^{۵۹} . همان، ص ۱۲۴.

^{۶۰} . زرین کوب، تاریخ کمبریج، ج ۴، ص ۱۲۳.

^{۶۱} . باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۴۵.

^{۶۲} . سنه‌اجی، تاریخ فاطمیان، ص ۲۶.

^{۶۳} . نظام الملک طوسی، سیاستنامه، ص ۱۲۷.

در اواخر کار دولت سامانی که فساد و ضعف آن آشکار شده بود توانسته بود مناطقی از خراسان را در تصرف خود داشته باشد^{۶۴} بعد از مرگ سبکتگین در سال ۳۸۷ ق. پسرش محمود سرانجام بعد از دو سال در سال ۳۸۹ ق. توانست پایه های قدرت خود را مستحکم نموده و مهمترین دغدغه او بعد از آن، گرفتن لقبی مبنی بر تأیید خلیفه عباسی القادر بود.^{۶۵} ایام حکمرانی محمود غزنوی (۳۸۹-۴۲۱ ق.) در شرق همزمان با خلافت الحاکم خلیفه فاطمی (۴۱۲-۳۸۶ ق.) بر مصر و شام است. فاطمیان بدنال سیاست ترویج مذهب اسماعیلی و مبارزه با خلافت عباسی تلاش می کردند تا مناطق تحت تصرف دولت عباسی را متمایل به مذهب تشیع اسماعیلی نمایند، همانطور که توانستند در زمان دولت سامانی امیر نصر بن احمد سامانی (۳۳۱-۳۰۱ ق.) را متمایل به عقیده خود نمایند.^{۶۶}، از اینرو حاکم بدنال نفوذ در شرق ایران حتی از محمود غزنوی که سنی تمام عیار متعصبی بود نیز دست طمع نکشید.

به این جهت حاکم خلیفه فاطمی نامه ای را به سلطان محمود غزنوی نوشت و او را دعوت به اطاعت از خود کرد.^{۶۷} اما محمود نامه را به سوی القادر فرستاد و فرستاده او بنام تاهرتی را نیز کشت.^{۶۸} به این ترتیب خلیفه عباسی مجبور بود، جهت مقابله با سیاست حاکم فاطمی که بدنال برقراری ارتباط با حکام شرق خلافت اسلامی بودند، کسانی چون سلطان محمود غزنوی-که در خطبه ها و تمامی رفتار خود بنام خلیفه عباسی اشاره می کرد- را حمایت نمایند و از این طریق تا حدودی وجهه سیاسی و مذهبی خود را حفظ نمایند. برخورد های متعصبانه سلطان محمود نیز با شیوه و اسلوب حکومتی خلیفه عباسی همخوانی بیشتری داشت تا با شیوه های خلفای فاطمی، از این رو القادر به تشدید و تحریک این برخورد ها پرداخت وی ضابطه هایش را به سلطان محمود القا کرد و محمود بنام او پیشقدم شد و خلیفه نیز خلعت های نفیس و گرانباه برای او فرستاد.^{۶۹}

وضعیت دولت سلاجقه و تشکیل چنین دولتی کاملاً متفاوت از تمامی حکومت های پیشین تجزیه طلب در عصر عباسی است. و می توان گفت خلافت عباسی حتی در اواخر دوره تسلط ترکان به این مرحله از یأس و ناامیدی از ادامه حکومت خود نرسیده و خطر سقوط را حس نکرده بود چرا که جامعه اسلامی در آن برهه خود را نیازمند به دستگاه عریض و طویل خلافت می دید و به خاطر همین نیاز بود که آل بویه (۴۴۷-۳۳۴ ق.)، علیرغم تسلط بر بغداد و خلیفه و با وجود تضاد مذهبی بین آنها تصمیم بر حفظ کیان خلافت در جهت رسیدن به اهداف و منافع خود را گرفتند.

در اواخر دوران تسلط آل بویه، خلافت عباسی دچار بحران های متعددی بود آنها از مدتها قبل حاکمیت سیاسی خود را بر جهان اسلام از دست داده بودند و تنها عنوان مذهبی آن برای ایشان باقی مانده بود. و حالا با نفوذ داعیان اسماعیلی و تلاش های فاطمیان (۵۶۷-۲۹۷ ق.) مصر، سیطره اسمی مذهبی آنها نیز در خطر قرار گرفته بود. سیاست کلی دولت فاطمیان خصوصاً از زمان الحاکم (۴۱۲-۳۸۶ ق.) مبتنی بر تصرف مناطق تحت نفوذ دولت عباسی بود و این سیاست بعد از او نیز با قوت ادامه یافت. فاطمیان توانسته بودند طی دهه های گذشته و بخاطر ضعف دولت عباسی مناطق زیادی چون، مغرب، مصر، دیاربکر، حرمین شریفین و یمن را از دست عباسیان خارج کنند. همزمان با قدرت یابی فاطمیان و ضعف آل بویه و خلافت عباسی وقایع دیگری شکل گرفت که نشانگر اضمحلال عباسیان بود و آن شورش فردی بنام ارسلان بساسیری بود وی از فرماندهان ترک شیعی آل بویه بود که بر بغداد و اطراف آن تسلط یافت و نفوذ او به درجه ای رسید که بر روی منابر در عراق و اهواز به نام او خطبه خوانده شد.

۴. ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ج ۱۵، ص ۳۴۸؛ مقریزی، انعاظ الحنفاء باخبار الائمه الفاطمیین الخلفاء، ج ۲، ص ۲۳۲.

میان خلیفه و بساسیری اختلاف افتاد^{۷۰} و این امر باعث گرایش بساسیری به فاطمیان شد. خلیفه عباسی القائم که وضعیت اسفناک خود را درک کرده بود دنبال نیروی دیگری بود تا بتواند ضمن حفظ خلافت عباسی از سقوط، انگیزه لازم برای رویارویی با دولت شیعی مذهب فاطمیان را هم داشته باشد. این نیرو، دولت سلاجقه بود که وظیفه خود را حمایت از عباسیان و مذهب تسنن در مقابل دولت فاطمی می دانست. طغرل سلجوقی (۴۵۵-۴۳۱ ق.) قبلاً یکی از مهمترین مقاصد خود را (از آمدن به سمت عراق)، مبارزه با اهل شام و مصر (فاطمیان) عنوان کرده بود.^{۷۱}

^{۶۴}. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۴.

^{۶۵}. نظام الملک طوسی، سیاستنامه، ص ۷۳.

^{۶۶}. زرین کوب، تاریخ ایران، ج ۴، ص ۱۳۴.

^{۶۷}. همان، ص ۱۲۳.

^{۶۸}. ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة، ج ۴، ص ۲۳۲.

^{۶۹}. عتبی، تاریخ یمینی، ص ۳۷۳.

^{۷۰}. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۱۳، ص ۵۸۴۳.

^{۷۱}. همان، ص ۵۸۵۰؛ ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ج ۱۵، ص ۳۴۸.

به اعتقاد مقریزی عباسیان در خود توان مقابله و رویارویی با فاطمیان را نمی دیدند^{۷۲}، از اینرو خلیفه القائم برای رفع مشکلات سه گانه فاطمیون، بساسیری (که او نیز وابسته فاطمیان بود) و آل بویه از طغرل درخواست نمود که وارد بغداد شود.^{۷۳} طغرل موفق شد با یاری خلیفه وارد بغداد شده و بدستور خلیفه در مساجد بنام او خطبه خواندند^{۷۴}. اگر اقدامات خلیفه در هموار کردن شورشهای احتمالی کسانی نظیر ملک الرحیم و اطرافیاناش نبود مطمئناً طغرل نمی توانست در فتح بغداد پیروز باشد اقدامات خلیفه در دعوت از طغرل و هموار کردن مسیر ورود او به بغداد، باعث رهایی عباسیان از بزرگترین خطری بود که توسط دولت فاطمیان و به یاری افرادی چون بساسیری در حال شکل گرفتن بود. اهمیت کار زمانی بهتر درک می شود که می بینیم پس از سه سال در ۴۵۰ هجری بساسیری موفق گردید بغداد را فتح نموده و بنام المستنصر (۴۸۷-۴۲۷ق.) خلیفه فاطمی خطبه بخواند^{۷۵}.

هنگامیکه این خبر به مستنصر فاطمی رسید، شادی زیادی او را در بر گرفت و قاهره و مصر را زینت بخشید^{۷۶}. و به بساسیری گفت که خلیفه القائم را به بهترین وجه به نزد او بفرستد^{۷۷}. اما خلیفه به عانه (نزد قریش بن بدران) رفته بود و بساسیری در عوض هدایایی را همراه با برخی نشانه های خلافت به نزد المستنصر فرستاد^{۷۸}. از مهمترین چیزهایی که به نزد مستنصر فاطمی فرستاده شد نامه ای بود که قائم در آن خود را از خلافت برکنار کرده و شهادت داده بود که برای بنی عباس با وجود بنی فاطمه (س) حقی برای خلافت وجود ندارد^{۷۹}. طبیعی بود که با وجود مدارکی چون این نامه و قدرت فاطمیان و شورشهای دیگری که توسط لشکریان عرب و ترک و دیلم صورت گرفت بهترین گزینه برای خلیفه القائم و برای دولت عباسی دست به دامن شدن به یک نیرویی بود که از مذهب اهل سنت پیروی می کرد و دستگاه خلافت را نیز محترم می شمرد.

^{۷۲} . جلونگر، تاریخ فاطمیان و عباسیان، ص ۱۰۷.

^{۷۳} . همان، ص ۵۸۵۰.

^{۷۴} . همان، ص ۵۸۵۱-۵۸۵۲.

^{۷۵} . مقریزی، اتعاض الحنفاء، باخبار الائمه الفاطمیین الخلفاء، ج ۲، ص ۲۵۲؛ ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۱۳، ص ۵۸۸۶.

^{۷۶} . مقریزی، اتعاض الحنفاء باخبار الائمه الفاطمیین الخلفاء، ج ۲، ص ۲۵۴.

^{۷۷} . همان.

^{۷۸} . مقریزی، المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الاثار، ج ۲، ص ۳۴۴.

^{۷۹} . همان، ص ۳۴۵.

نتیجه گیری

تجزیه دولت عباسی از نخستین سده قدرت یابی آنان از مسائل اساسی در تاریخ دولتهای اسلامی است می توان گفت که شرایط اجتماعی و سیاسی ایجاب می کرد که جامعه اسلامی در آن زمان توسط حکومت های مختلف اداره گردد، چرا که در عمل با آگاهی مردم مناطق مختلف، دیگر امکان پذیر نبود که از یک نقطه واحد بنام بغداد، سرزمینهای گسترده ای که از شبه جزیره ایبری تا مرز چین را شامل می شد اداره نمود. سرزمینهای شرق خلافت اسلامی بدلیل پیشینه قوی فرهنگی و سیاسی که داشتند نخستین گامهای استقلال طلبی را برداشته و بعد این موضوع به سایر نقاط جهان اسلام سرایت پیدا کرد. بدین ترتیب دو استراتژی متفاوت از جانب دو سوی این معادله پیگیری می گردید که هدف واحدی را دنبال می کردند:

۱. حکومتهای تجزیه طلب علیرغم قدرت و توانایی که دارند باید مشروعیت خود را از دستگاه خلافت بگیرند. به همین خاطر محدود حکومتهایی هم که از ابتدا جهت گیری کاملاً مشخصی بر ضد دستگاه خلافت داشتند چندان بی میل نبودند که در ادامه کار حمایت بغداد و خلافت عباسی را بدست آورند. به عنوان مثال دولت صفاریان و حتی شخص یعقوب لیث هم بدنبال جایگزین کردن فردی دیگر به جای خلیفه مستقر (موفق به جای معتمد عباسی) بود تا بتواند اهداف و منافع دولت خود را در این قالب پیگیری نماید و جانشین او یعنی عمرولیث هم از ابتدا دنبال کسب موافقت دستگاه خلیفه عباسی بود.

۲. بغداد به این باور رسیده بود که توانایی حفظ این حوزه جغرافیایی گسترده را ندارد پس بهتر است به پذیرش ظاهری دستگاه خلافت از سوی حکومتهای مستقل قانع باشد و به همین دلیل بسیاری از این دولتها خود را نماینده دولت عباسی و خلیفه می دانستند و حتی هنگامیکه بر بغداد تسلط پیدا می کردند نمی توانستند به یکباره به عمر این دولت خاتمه دهند.

به این ترتیب شاهد آن هستیم که پس از تاسیس دولت طاهریان در اوایل قرن سوم هجری بغداد هر گز موفق نگردید مجدداً سیطره عملی خود را در شرق جهان اسلام پیاده کند و این دولتهای مستقل بودند که یکی پس از دیگری بر این منطقه تسلط خود را اعمال کردند تا اینکه با هجوم مغولان، همزمان این دو طرف موضوع به پایان راه خود رسیدند.

منابع و مراجع

- [۱] ابن اثیر، عزالدین، تاریخ کامل، ترجمه سید حسین روحانی، حمیدرضا آژیر، تهران، اساطیر، ۱۳۸۹.
- [۲] ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی (به اهتمام محمد رمضانی)، تهران، کلاله خاور، ۱۳۲۰.
- [۳] ابن تغری بردی، ابوالمحاسن جمال الدین، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، مصر، دارالکتب، بی تا.
- [۴] ابن جوزی، جمال الدین ابوالفرج، المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ هـ، ۱۹۹۲ م.
- [۵] ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، دیوان المبتدا و الخبر، تحقیق خلیل شهاده، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ هـ، ۱۹۸۸ م.
- [۶] ابن طقطقی، محمد بن علی، تاریخ فخری، ترجمه محمود حیدر گلپایگانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹.
- [۷] ابن العماد حنبلی، عبدالحی بن احمد، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، تحقیق محمود الارناؤوط، دمشق و بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۰۶ هـ، ۱۹۸۶ م.
- [۸] ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد، تجارب الامم و تعاقب الهمم، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۲۰۰۰ م.
- [۹] آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه محمد مراد بن عبدالرحمان، تصحیح دکتر سید محد شاهمرادی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- [۱۰] احمدوند، عباس، نهادولایتعهدی در خلافت اموی و عصر اول عباسی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰.
- [۱۱] اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- [۱۲] اشپولر، برتولد و دیگران، سلسله های متقارن در ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، مولا، ۱۳۸۴.
- [۱۳] اصفهانی، ابوالفرج محمد بن علی، مقاتل الطالبین، ترجمه هاشم رسولی محلاتی، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.
- [۱۴] باسورث، ادموند کلیفورد، تاریخ سیستان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۰.
- [۱۵] باسورث، کلیفورد ادموند، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۸.
- [۱۶] بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بیروت، مکتبه الهلال، ۱۹۸۸ م.
- [۱۷] بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، ویرایش جعفر مدرس صادقی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۶.
- [۱۸] تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، اساطیر، ۱۳۸۹.
- [۱۹] چلونگر، محمد علی، تاریخ فاطمیان و حمدانیان، تهران، دانشگاه اصفهان و سمت، ۱۳۹۰.
- [۲۰] خضری، سید احمد رضا، تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، تهران، سمت، ۱۳۷۸.
- [۲۱] -----، علل وعوامل تجزیه خلافت عباسی، زاهدان، غدیر خم، ۱۳۷۷.
- [۲۲] دینوری، احمد بن داود، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی، ۱۳۶۸.
- [۲۳] زرین کوب، عبدالحسین و دیگران، تاریخ ایران کمبریج ج ۴، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۹.
- [۲۴] صنهاجی، ابی عبدالله محمد، تاریخ فاطمیان (اخبار ملوک بنی عبید و سیرتهم)، ترجمه حجت الله جودکی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۸.
- [۲۵] طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۶۳.
- [۲۶] طقوش، سهیل، دولت عباسیان، ترجمه حجت الله جودکی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
- [۲۷] عتبی، ابو نصر محمد بن عبد الجبار، تاریخ یمینی، ترجمه کهن فارسی از ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفا دقانی، تصحیح جعفر شعار، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۴.
- [۲۸] مسعودی، علی بن الحسین، التنبيه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
- [۲۹] -----، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.

- [۳۰] مقریزی، احمد بن علی، اتعاظ الحنفاء بأخبار الائمة الفاطميين الخلفاء، تحقیق جمال الدین شیال و محمد حلمی، بی جا، المجلس الاعلی للثئون الاسلامیه - لجنة احیاء التراث الاسلامی، بی تا.
- [۳۱] -----، المواعظ والاعتبار بذكر الخطط و الآثار، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸هـ.
- [۳۲] نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن نصر قباوی، تصحیح مدرس رضوی، تهران، توس ۱۳۸۷.
- [۳۳] نظام الملک طوسی، ابوعلی حسن بن علی، سیاستنامه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰.
- [۳۴] یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- [۳۵]